

فرضیه تجلی شخصیت باطن پیامبر ﷺ

نویسندگان غربی چون به عالم ماورای طبیعت اعتقاد راسخ ندارند، کوشش می‌کنند همه مسایل را از طریق علل مادی توجیه کنند. یکی از آن مسایل، نبوت پیامبران و وحی آسمانی است که بر آنها فرود می‌آید. آنان در این باره می‌گویند: آنچه پیامبران می‌شنوند و یا مدعی رؤیت می‌شوند، زاده تخیل و تجلی شخصیت دوم آنهاست و فداکاری و تلاش‌های آنان نتیجه یک عمر فرورفتن در خویش و اندیشه نجات بشر است. اینک به توضیح و نقد این نظریه می‌پردازیم.

نویسندگان غربی می‌گویند: پیامبران افراد صادق و راستگویی بودند و در ادعای خود هرگز دروغ نگفته و به راستی صدایی به نام وحی می‌شنیدند و شبیحی به نام فرشته می‌دیدند؛ ولی همه این صداها و شبیحاها از درون و ضمیر ناخودآگاه آنان بوده نه از خارج. هرچند آنان می‌اندیشیدند که از درون نیست بلکه چیزهایی از بیرون ذات و حقیقت خود می‌شنوند و می‌بینند. تعالیم و دستورهای آنان از ضمیر ناخودآگاه‌شان سرچشمه گرفته و از آنجا وارد ضمیر خودآگاه می‌گردد؛ ولی آنان خیال می‌کنند که از خارج از محیط وجود آنان می‌باشد.

مسأله تجلی شخصیت باطنی، نخست از طرف گروه‌های تبشیری؛ یعنی کشیشان و خاورشناسان عرضه شده است و بیش از همه در این باره «درمنگام» گرد و خاک کرده است. وی با تلاش‌های کودکانه‌ای می‌خواهد برای این کتاب آسمانی منابعی را معرفی

کند که مهم‌ترین آنها اقتباس از عهدین و تجلی شخصیت باطنی پیامبر ﷺ است و ما در بخش‌های آینده پیرامون فرضیه اقتباس از کتب عهدین بحث می‌کنیم.

وی درباره تجلی شخصیت باطنی پیامبر می‌نویسد:

«عقل درونی محمد و یا به تعبیر امروز، شخصیت باطنی او به بی‌پایگی آیین شرک پی برده بود. او برای رسیدن به مقام نبوت، به پرستش خدا پرداخت و در غار حرا برای عبادت، خلوت کرد و در آن‌جا ایمان و وجدان او به درجه‌ای بلند رسید. افق افکارش وسیع و دید بصیرتش دو چندان شد. عقل روشن او، وی را به آیات خدا در پهنه آسمان و زمین راهنمایی کرد که آفریدگار جهان یکی است و رهبر نظام هستی اوست. در این مرحله آن‌چنان نیرومند شد که برای هدایت مردم و خارج ساختن آنان از ظلمت و جهل به روشنایی دانش آیین حق، شایستگی پیدا کرد. او پیوسته در فکر و اندیشه بود. ناراحت می‌شد و به خود می‌پیچید. در میان آلام و آرزوها متقلب بود؛ تا آن‌گاه که یقین کرد او همان پیامبری می‌باشد که خداوند او را برای هدایت بشر برانگیخته است. این اعتقاد در خواب‌هایی که می‌دید بر او تجلی نموده سپس این وضع تقویت یافت و از صورت رؤیا و خواب بالاتر رفت و آن را به صورت فرشته‌ای مجسم یافت که در حال بیداری به او وحی را تلقین می‌کند. این آگاهی‌ها بر او چنین وانمود می‌شد که از آسمان بر او نازل می‌شود و این خطاب را خداوند بزرگ به وسیله جبرئیل - که فرشته وحی است - برای او می‌فرستد؛ یعنی به وسیله همان کسی که بر موسی بن عمران و عیسی بن مریم و دیگر پیامبران نازل می‌گردید».

شگفت‌آور این‌که نویسنده کتاب «بیست و سه سال» با الهام از گفتار «در منگام» به گونه‌ای کوشیده است قسمتی از معارف قرآن و تعالیم حضرت محمد ﷺ را زاده ضمیر ناخودآگاه او معرفی کند و ما در پایان این بخش، گفتار هر دو نویسنده را می‌آوریم. آنچه الان لازم و مهم است، این است که بینیم عناصر سازنده ضمیر ناخودآگاه چیست و چگونه چنین ضمیری در انسان پدید می‌آید. در این بررسی خواهید دید که

عناصر سازنده ضمیر ناخودآگاه بسیار ناچیزتر از آن است که در انسان، واقعیتی پدید آورد که سرچشمه یک چنین علوم و معارف و یک چنین آموزه‌ها و دستوره‌های زندگی‌بخش و یک چنین جانبازی و فداکاری گردد.

معرفتهای فطری

پیش از آن که درباره محتویات ضمیر ناخودآگاه و عوامل سازنده آن بحث کنیم، باید یادآور شویم که معرفتهای فطری و آگاهی‌هایی که در میان تمام ملل جهان به

بدون اغراق باید گفت اگر حجم محتویات ذهن ناخودآگاه فردی را - هرچه هم که یک فرد استثنایی و فوق‌العاده باشد - صدها برابر بزرگ کنیم قطعاً نمی‌تواند مبدأ این همه معارف و حقایق گردد.

عنوان وجدان فطری وجود دارد، از قلمرو بحث ما بیرون است؛ زیرا این نوع معرفت هرگز زاده عواملی که سازنده محتویات ضمیر ناخودآگاه است نیست، بلکه با سرشت انسانی عجین شده و دگرگونی پیدا نمی‌کند.

مثلاً ایمان به خدا و میل مذهبی و توجه به جهان ماورای طبیعت، با خلقت انسان عجین شده و هیچ‌گاه از او جدا نمی‌شود و در همه قاره‌ها و مناطق جهان و در تمام ادوار وجود داشته و هیچ قومی فاقد آن نبوده است. یک رشته آگاهی از خوبی‌ها و

بدی‌ها، از معرفتهای فطری است و تمام افراد، این معرفت را به‌طور مساوی دارا هستند. مثلاً تمام ملل جهان، ظلم و ستم را بد و عدل و نیکوکاری را زیبا می‌شمارند. تمام افراد بشر، عمل به پیمان و حفظ امانت و خدمت به انسان را یک فضیلت اخلاقی شمرده و پیمان‌شکنی و خیانت به امانت را یک رذیله اخلاقی می‌دانند.

گفتار ما، درباره محتویات ضمیر مخفی و عوامل سازنده آن و روابط آن با ضمیر ناخودآگاه، مربوط به این نوع معرفتهای فطری نیست. هرچند «فریاد» و پیروان مکتب

او میان این نوع معرفت و دیگر معرفت‌های مربوط به ضمیر ناخودآگاه که از طریق ضمیر ناخودآگاه و یا وراثت و یا بازمانده دوران کودکی وارد ضمیر ناخودآگاه می‌گردد، فرقی قایل نشده‌اند و هر دو نوع معرفت را یکی شمرده‌اند؛ ولی برخی از محققان حساب آن را از عوامل سازنده شعور باطنی جدا کرده‌اند.

اینک شهادت برخی از روان‌کاوان را درباره معرفت‌های فطری در این جا منعکس

می‌کنیم:

«وجدان، یک غریزه فناناپذیر خدایی، ندای آسمانی، راهنمای مطمئن افراد نادان و محدود اما هوشیار و آزاد، داور درستکار و نیکاندیش و ممیز نیک و بد است».

وجدان اخلاقی، یک واکنش ساختگی نیست، بلکه عمیق‌ترین عامل طبیعت بشری می‌باشد و اشخاص، با وجود تظاهرات گوناگون، نمی‌توانند این وجدان را خاموش و نابود کنند. از آن گذشته، ثبات و پایداری خارق‌العاده وجدان اخلاقی، حتی در بیماری‌های شدید در جریان جنون و تنزل روحی، و بقای وی پس از افسردگی پرتو خرد و هوش - چنان که گفته‌ایم - بر اهمیت فراوان و مقام ارجمند آن در روح بشری گواهی می‌دهد.

پاره‌ای از دانشمندان از خود می‌پرسند آیا وجدان اخلاقی محصول تعلیم و تربیت و مذهب نیست؟ در پاسخ باید یادآور شد که در تشریفات سرّی اولیه، آثاری برجسته از این وجدان به دست آورده‌اند. وحشت‌ها و استغفار قبایل اولیه و بسیاری از ملل بت‌پرست، بر قدمت وجدان از همان آغاز کار بشر گواهی می‌دهد. انگار این واقعیت به مثابه آن است که از شخصیت بشری هیچ نفهمیم.

عوامل ضمیر ناخودآگاه

بنابراین بحث ما فعلاً مربوط به آن رشته از آگاهی‌های درونی و ضمیر باطنی است که هرگز از معرفت‌های فطری به شمار نمی‌روند، بلکه عوامل خاصی آنها را در

درون ما پدید می آورند و این عوامل از امور زیر جدا نیست:

۱. تمایلات سرکوفته و واپس زده که قهراً در ضمیر ناخودآگاه پنهان می گردد.
۲. بازمانده دوران کودکی.
۳. اصل وراثت.

اینها عواملی هستند که سازنده محتویات ضمیر ناخودآگاه می باشند. اینک برای اطلاع بیشتر، چند فراز از سخنان دانشمندان روان‌کاو را که درباره عوامل سازنده این ضمیر، سخن گفته‌اند نقل می کنیم:

۱. امروز تصور وجود روان ناخودآگاه، ضروری و قبول آن لازم به نظر می رسد. «روان

ناخودآگاه» وجوبش بدین جهت لازم است که به وسیله خودآگاهی کسب می شود و همیشه روشن و به شکل آگاهانه‌ای نمی ماند، بلکه بر حسب اقتضای روحی، این پدیده‌ها به روان ناخودآگاه پس رانده می شود. با شناخت روان ناخودآگاه بایستی به اجزا و موادی که روان مرموز را تشکیل می دهند، واقف گردیم.

خود پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله یک فرد درس‌نخوانده بود و همه مردم اعتراف داشتند که وی در برابر احدی زانو برای تحصیل نزنده است و محال است یک فرد امی در ضمن دو مسافرت تجاری، از یک راهب یا دو راهب صومعه، و از دهان این و آن یک چنین معارف بلند و مفاهیم ارزنده و تعالیم حیات‌بخشی را بیاموزد.

۲. همیشه دنیای خارج بر وفق دلخواه و تصورات ما نیست. در اجتماع و زندگی گروهی، مقررات، آداب، رسوم و سننی همراه با قوانین کلی، حکمرانی می کنند. این رسوم و قوانین و آداب اجتماعی، آزادی طبیعی فرد را محدود می نمایند. تمایلات و تصورات آدمی که در دنیای بیرونی نقش می گیرند بایستی به آزادی و بدون مواجه شدن با مانعی کامیاب گردند اما قوانین و مقررات اجتماعی اجازه کامیاب شدن بسیاری از این تمایلات و تصورات را نمی دهند؛ بلکه بیشتر، فرد برای هماهنگی و حفظ اخلاق و

سنن، این امیال و آرزوها را واپس می‌زند و سعی می‌کند فراموششان نماید. حال این امیال و تصورات واپس‌زده به کجا می‌روند؟ عموم مردم این‌گونه تصور می‌کنند که فراموش شده و معدوم می‌گردند. اما فروید می‌گوید: نه، این امیال سرکوفته‌شده به عدم و فراموشی مطلق نمی‌گیرند، بلکه فقط برای مدت اندکی فراموش می‌شوند و در ضمیر ناخودآگاه به حالت بازداشت به سر می‌برند تا در موقع لزوم و مقتضی از ناخودآگاه به خودآگاه رخنه کرده و مزاحم شوند.

آدمی از همان‌گاه که کودکی بیش نیست، بر حسب غریزه در جنبش و حرکت است. میل به آزادی بی قید و بند دارد اما او با محیطی اجتماعی که مستلزم مراعات قوانین و آداب است، روبه‌رو می‌شود. کودک در پی ارضای تمایلات خود می‌رود اما او را ملزم می‌کنند تا برای حفظ قوانین و رسوم، از تمایلات خود بگذرد. هرگونه تمایلی را در کودک، مواجه با مانعی می‌کنند. کودک در آن حال مایل است با همسالان خود زد و خورد نماید، دیگران را بیازارد و یا اسباب و لوازمی را شکسته و خراب کند. در محیط خانه تمایلاتش سرکوب می‌شود، در محیط اجتماعی هم به نوعی امیال او کامیاب نمی‌گردد. این تمایلات ارضانشده و سرکوفته را «واپس‌زدگی» یا رفوله‌مان می‌نامیم.

با شرح و تفسیری که از عمل «واپس‌زدگی» به دست دادیم، این حقیقت روشن گشت که امیال ناکامیاب که بر اثر قوانین اجتماعی و رسوم اخلاقی واپس‌زده شده‌اند، پس از عبور از «خودآگاه» در ضمیر «ناخودآگاه» متراکم می‌شوند. اما روان ناخودآگاه تنها محتوی این امیال سرکوفته نیست. فروید در عین حال وراثت را نیز در پیدایش ضمیر ناخودآگاه بی‌تأثیر نمی‌داند. فروید قانون وراثت و غرایز بشر اولیه را در ساختن روان ناخودآگاه دخالت داده و در این باره می‌گوید:

«اما بایستی این موضوع اساسی را هم یادآور شویم که این امیال و تصورات واپس‌زده به شکل مطلق، روان ناخودآگاه را شامل نمی‌شود بلکه تنها جزئی از این منبع عظیم را تشکیل می‌دهند. مواد ناخودآگاه، بیش از این امیال سرکوفته می‌باشد. روان ناخودآگاه شامل تمامی

غرایز بشر اولیه است. خوی حیوانی و وحشی بشر، قسمت اصلی این منبع می باشد که برخی از عوامل ارثی و همچنین تمامی امیالی که در دوران تکامل و تحول کودک، سرکوفته گشته اند، بدان منضم شده است اما بین این مواد اولیه و اضافات بعدی، نبایستی وجه تباینی قایل گشت. چون تظاهراتی که واپس زده می شوند حی تردید- تجلیات همان عناصر اولیه هستند و این دو همبستگی دارند».

آیا تجلی ضمیر ناخودآگاه می تواند آفریننده تعالیمی مانند اسلام باشد؟

تا این جا ترسیمی روشن از ضمیر ناخودآگاه و عوامل سازنده آن به عمل آمد. اکنون باید دید آیا تجلی چنین ذهنی می تواند آفریننده کتابی مانند قرآن و تعلیماتی مانند تعلیمات اسلام باشد یا نه؟

بدون اغراق باید گفت اگر حجم محتویات ذهن ناخودآگاه فردی را - هرچه هم که یک فرد استثنایی و فوق العاده باشد- صدها برابر بزرگ کنیم قطعاً نمی تواند مبدأ این همه معارف و حقایق گردد. برای روشن شدن مطلب، نخست باید درباره عوامل سه گانه سازنده شعور باطنی - که توضیح دادیم- بررسی نمود سپس درباره نبوت و تعالیم الهی بحث کرد.

نخست درباره عامل اول سخن می گوئیم: خلاصه عامل اول این است که قسمتی از محتویات شعور باطنی از مجرای خودآگاه عبور کرده وارد چنین نهان خانه ای می گردد و به عبارت روشن تر: انسان یک رشته مسایلی را از طریق حواس ظاهری درک کرده و یا با تفکر و اندیشه آن را در ذهن خودآگاه پدید آورده سپس به ضمیر ناخودآگاه روانه می سازد. سپس مجدداً تحت شرایطی از ذهن درون، به سطح شعور ظاهری گام می نهد و خود را به گونه ای نشان می دهد. به طور مسلم چنین عاملی - که بخش اعظم شعور باطن را می سازد- در محیط زندگی پیامبر وجود نداشت تا برای او چنین ذهنی بسازد؛ زیرا: محیط او محیط جهل و نادانی، محیط فساد و آلودگی بود و شمار باسوادان آن جا از هفده نفر - که می توانستند بنویسند و بخوانند- تجاوز نمی کرد. در مجموع این محیط،

یک دبستان و مکتب‌خانه، یک قاضی دادگر وجود نداشت. موج معارف یونان و روم و ایران به این سرزمین نرسیده بود. از این جهت این منطقه در زبان مردم آن روز، منطقه «امی‌ها» (درس‌نخوانده‌ها) بود.

خود پیامبر گرامی ﷺ یک فرد درس‌نخوانده بود و همه مردم اعتراف داشتند که وی در برابر احدی زانو برای تحصیل نزده است و محال است یک فرد امی در ضمن دو مسافرت تجاری، از یک راهب یا دوراهب صومعه، و از دهان این و آن یک چنین معارف بلند و مفاهیم ارزنده و تعالیم حیات‌بخشی را بیاموزد. بنابراین تعالیم عالی و قوانین استوار و معارف عقلی و دستورهای اخلاقی و اجتماعی و معجزات علمی و خبرهای غیبی قرآن، هرگز در ذهن خودآگاه پیامبر وارد نشده بود تا از این مجرا به محیط

ناخودآگاه پس زده شود و سپس در شرایط خاصی به سطح شعور ظاهر گام نهد. اگر مجموع نبوت آنان در همین دو مطلب (۱. او یک ندایی می‌شنید که از طرف خدا، برای پیامبری برگزیده شده است ۲. شیخ زیبایی را مشاهده می‌کرد و او را «فرشته وحی» می‌نامید). خلاصه می‌شد، امکان داشت گروه پیش‌داور به خود اجازه دهند که نبوت رجال الهی را از طریق تخیل و شعور باطنی، تفسیر و توجیه نمایند ولی آنچه مهم است محتویات کتاب آسمانی پیامبران و تعالیم و سخنان ارزنده آن‌هاست. به ویژه در مورد پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ؛ وقتی ما کتاب او را بدون پیش‌داوری قبلی مورد بررسی قرار می‌دهیم می‌بینیم که کتاب او دارای امتیازاتی است که محال است نتیجه اندیشه بشر و یا تجلی شخصیت باطنی انسان باشد.

محتویات قرآن چیزی نیست که پیامبر آنها را از طریق حواس پنجگانه درک کند و هرگز نمی‌توان آن را با نیروی فکر بشری به دست آورد؛ آن هم با نیروی فکر یک فرد «امی» (درس‌نخوانده).

اکنون تکلیف عامل نخست روشن گردید؛ تکلیف آن دو عامل دیگر - بازمانده‌های دوران کودکی و عامل وراثت - روشن‌تر است؛ زیرا هرگز این دو عامل نمی‌توانند در درون بشر،

ذهنی خلّاق بیافرینند که نتیجه آن کتابی باشد که صدها متخصص روی کشف معانی و درک مفاهیم عالی آن کار کرده‌اند و هنوز این کتاب دارای اسرار نهفته و گنجینه‌های گران‌بهایی است که فکر بشر به آن‌ها دست نیافته است؛ و هرچه درباره تعالیم عالی و قوانین استوار و معارف بلند و قوانین اخلاقی و اجتماعی و معجزات علمی آن غور و دقت بیشتری به عمل آید، حقایق تازه‌تری کشف می‌شود که متخصصان پیشین قرآن به آن دست نیافته بودند. توگویی قرآن، اقیانوس ژرف و ناپیدا کرانه‌ای است که با هیچ قدرتی نمی‌توان به ژرفای آن رسید و با هیچ نیرویی نمی‌توان بال اندیشه را در کرانه‌های آن به پرواز درآورد.

توگویی قرآن، نسخه دوم جهان طبیعت است که هرچه بینش‌ها وسیع‌تر و دیده‌ها عمیق‌تر گردد، هرچه درباره آن تحقیقات و مطالعات زیادی انجام گیرد رموز و اسرار آن تجلی بیشتری نموده حقایق نوی از آن استکشاف می‌گردد.

البته از کتابی که از جانب خدای «نامتناهی» برای هدایت بشر فرستاده شده است، جز این انتظار نمی‌رود. کتاب او باید به سان خود او «نامتناهی» بوده خصیصه او را دارا باشد؛ و در نمایاندن انتساب خود به مبدأ جهان و عالم وحی، به دلیل و برهانی نیازمند نگردد و مانند آفتاب که دلیل و راهنمای خود می‌باشد، حقیقت و واقعیت خود را نشان دهد.

پیامبر عالی قدر اسلام ﷺ به این حقیقت که قرآن خصیصه «نهایت‌ناپذیری» دارد در سخنان تاریخی که درباره اهمیت و عظمت آن ایراد فرموده، چنین تصریح نموده است:

«ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ... لَا تُخْصِي عَجَائِبُهُ وَ لَا تُؤَلِّي غَرَائِبُهُ (۱)».

«قرآن ظاهری زیبا و باطنی عمیق دارد... شگفتی‌های آن پایان‌ناپذیر و تازه‌های آن کهنه

نمی‌شود.»

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۹۹.

تربیت یافته ممتاز این مکتب الهی - امیرمؤمنان علی علیه السلام - در یکی از خطبه‌های خود از قرآن چنین یاد کرده است:

«سِرَاجًا لَا تَخْبُو تَوْقُدُهُ وَ بَخْرًا لَا يَذْرُكُ قَعْرُهُ»^(۱).

«قرآن مشعل فروزانی است که فروغ و تابش آن به خاموشی نمی‌گراید و دریای عمیقی است که فکر بشر به ژرفای آن نمی‌رسد».

این حقیقت برای بشر امروز که با دید وسیع و معلومات سرشار و جهان‌بینی عظیمی به قرآن می‌نگرد - به طور واضح - تجلی کرده و روز به روز ایمان و عقیده او به نهایت ناپذیری قرآن زیادتر و افزون‌تر می‌شود. مفسران عالی‌قدر که با امکانات و تجهیزات علمی کافی، قرآن را مطالعه کرده و بررسی می‌نمایند؛ هر روز حقایق تازه و شگفت‌انگیزی از آن استخراج می‌کنند.

شاید یکی از علل این ویژگی (نهایت‌ناپذیری) علاوه بر آن‌چه گفته شد این باشد که قرآن، معجزه جاویدانی برای یک آیین ابدی است و کتابی با این موقعیت، باید آن‌چنان عمیق و نامتناهی باشد که در تمام اعصار، دانشمندان جهان به فراخور دانش و اطلاعات خود از آن بهره‌مند شوند و بهره‌رسانی و نورافشانی آن به قشری و جمعیتی و یا دوره و زمانی خاص محدود و مخصوص نباشد.

کسانی که مسأله نبوت و زیربنای آن - وحی - را از طریق تجلی شخصیت باطنی پیامبر تجزیه و تحلیل می‌کنند از محتویات کتاب‌های پیامبران و تعلیمات ارزنده بی‌مانند آنان غفلت می‌ورزند و نبوت را در دو کلمه خلاصه می‌کنند:

۱. او یک ندایی می‌شنید که از طرف خدا، برای پیامبری برگزیده شده است.

۲. شیخ زیبایی را مشاهده می‌کرد و او را «فرشته وحی» می‌نامید.

اگر رسالت پیامبران در همین دو کلمه خلاصه می‌شد جای یک چنین توهمی بود

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸.

که اندیشه نبوت آنان و تمثّل فرشته را از طریق تجلی شخصیت دوم (باطنی) تفسیر و توجیه کنیم؛ ولی مسأله مهم، محتویات کتاب‌ها و تعالیم ارزنده آنان است.

اگر مجموع نبوت آنان در همین دو مطلب خلاصه می‌شد امکان داشت گروه پیش‌داور به خود اجازه دهند که نبوت رجال الهی را از طریق تجلی تخیل و شعور باطنی، تفسیر و توجیه نمایند ولی آنچه مهم است محتویات کتاب آسمانی پیامبران و تعالیم و سخنان ارزنده آنهاست. به ویژه در مورد پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ؛ وقتی ما کتاب او را بدون پیش‌دآوری قبلی مورد بررسی قرار می‌دهیم می‌بینیم که کتاب او دارای امتیازاتی است که محال است نتیجه اندیشه بشر و یا تجلی شخصیت باطنی انسان باشد.

ما در این جا دامن سخن را کوتاه می‌کنیم و درباره این فرضیه غلط که اثر نامطلوب پیش‌دآوری‌ها و گرایش‌ها و موضع‌گیری‌های پیشین است بیش از این بحث و گفتگو نمی‌کنیم؛ ولی می‌دانیم که اگر افراد واقع‌گرا و خردورز را از جانب‌داری‌های تعصب‌آمیز رها سازند و با روش صد در صد تحقیقی، یک سوره از سوره‌های این کتاب را مورد بررسی قرار دهند، خواهند دید که فرضیه تجلی شخصیت باطن، افسانه‌ای بیش نیست. ما از این نویسندگان می‌پرسیم:

اگر تجلی شعور باطنی، اساس نبوت این مدعیان را تشکیل می‌دهد، لازم است در زمان‌های دیگر - حتی زمان حاضر - پیامبرانی به ظهور برسند. حتی کامل‌تر از پیامبران گذشته و تجلی شعور باطن در حد اعلای خود در هر زمان در افراد نادر، کاملاً امکان‌پذیر است.

اگر صورتی که پیامبران می‌بینند، صورت متجسّد روح خودشان باشد، به وسیله مواد مخدّری مانند حشیش و... می‌توان حالاتی مشابه این دید. پس معتادان باید همگی پیامبر باشند!!!